

سید محمدعلی جمالزاده

بقیه از شماره قبل

مسیحای پارسی و هندی ایرانی الاصل

دولت هند پیاس قدردانی و تعظیم و تکریم از بوز درشهر بمبئی مؤسسه علمی بزرگی بنام « مرکز تحقیقات علمی بوز » (۱) ایجاد نموده که برای مطالعات و تجربیات علمی خودی و بیگانه حکم معبد محترمی را پیدا کرده است (۲) .

هدیه آسمانی

اکنون پس از این سخنان درهم و برهم و صغرا و کبراهای پرپیچ و خم میرسیم باین نتیجه که سخن هدیه خدائی و موهبت آسمانی است و حتی جماد و نبات هم بنحوی که اختصاص بخودشان دارد متکلم و گویا و بقول عرفا تسبیح خوان هستند و خاموش نشستن نه تنها هنری نیست که سزاوار تمجید و تکریم باشد بلکه درحقیقت انکار مشیت و آفریننده و طبیعت (اسمش را هر چه میخواهید بگذارید) و افلیح ساختن عضو و نیروئی است که برای بکار افتادن ساخته شده است و خلاصه آنکه اگر فرضاً کرامت مهربابا و امثال او همین خاموشی دور و دراز باشد (و از قرار معلوم چنین نیست و درباره مهربابا بموجب آنچه نوشته و گفته اند و خواننده شنیده ایم باید قبول نمائیم که وی دارای کمالات اخلاقی و فضایل معنوی دیگر هم هست و در راه نشر معرفت و تزکیه نفس طالبان و مستعدان کارهای دامنه دار مفیدی هم انجام داده

۱- « Bose Research Institute »

۲- برای اطلاع بیشتر درباره بوز بکتاب ذیل مراجعه شود (بزبان انگلیسی است):

P. geddes : « The life and Work of sir jagadis

C. Bose « (1920)

و میدهد) بله، اگر فرضاً کرامت مهر بابا و امثال او همین خاموشی دور و دراز باشد ما نباید باین آسانپها و صرفاً بگفته فلان و نوشته بهمان آنها را از بزرگان دنیا و از مقدسین و رهبران اخلاقی دنیا بشمار آوریم و ندیده و نشناخته آنها را مانند پتهای صاحب اعجازی بدیگران که از خودمان هم بی خبرتر هستند معرفی کنیم.

اجازه میطلبم که يك بار دیگر کلامی را که بحضرت بودا نسبت میدهند و من مکرراً آنرا در کتاب و مقالاتم و از آن جمله در مقدمه دوم بر «یکی بود و یکی نبود» آورده‌ام در اینجا نقل نمایم بخصوص که در طی این مقاله ما در هندوستانیم و صحبت از مهر بابای ایرانی الاصل هندی است و حضرت بودا هم هندی است:

حضرت بودا فرموده است:

« ما نباید گفته‌ای را بصرف اینکه دیگران گفته‌اند باور کنیم. ما نباید احادیث و اخبار و روایات دیگران را تنها باسم اینکه از قدیم بما رسیده است باور کنیم. ما نباید گفته و نوشته دانشمندان و خردمندان را تنها چون دانشمندان و خردمندان گفته و نوشته‌اند بپذیریم. ما نباید خیال کنیم که پاره‌ای اندیشه‌های پریشان چون صورت آشفستگی دارد از خدایان و از عالم غیب رسیده است و آنها را قبول نمائیم الخ.»

گفته شاعر و حکیم بسیار بزرگ آلمانی که حتی فرانسویها که زیاد میانۀ خوبی با آلمانها ندارند اورا «اولام پی‌ین» (۱) یعنی ساکن منزلگاه خدایان میخوانند (در حقیقت همان لسان الغیب خودمان) فرموده:

«شک و تردید» زوند «حقیقت است»

۱- Olym pien (اولامپ بمعقیده یونانیان قدیم کوهی بوده که خدایان در آنجا

و «زوند» (بروزن کند) که بفرانسه آنرا «سوند» میگویند آلتی است برای تحقیق و سنجیدن عمق آب دریا و مقصود گویا این است که تا از پیچ و خم شك و تردید نگذشته باشیم به عمق حقیقت نمرسیم و لهذا من معتقدم که در این قبیل موارد باید با يك دنیا دقت و احتیاط مانند کور عصاب دست با بیم و تردید قدم بقدم راه پیمود و مدام در هر قدم با کف دست یعنی با عقل سلیم و فکر مستقیم و منطقی که بر علم و معرفت آموخته تکیه داشته باشد بدر و دیوار مالید و بقول مولوی عمل کرده که با يك دنیا نیروی سوزان فرموده :

«لنگ و لوک و چفته شکل و بی ادب»

«سوی او میغز و او را میطلب»

طلبدن کار آسانی نیست و هر طلبی هم معلوم نیست بمقصود برسد ولی اصل مطلب همان طلب است که بزبانهای فرنگی آنرا «ایدآل» میخوانند و حافظ شیرازی آنرا غایت مقصود نامیده است و صوفیان ما آنرا «سلوک» میگویند. درست است که مولوی فرموده :

«سالها گر ظن رود با پای خویش»

«نگذرد ز اشکاف بینیمهای خویش»

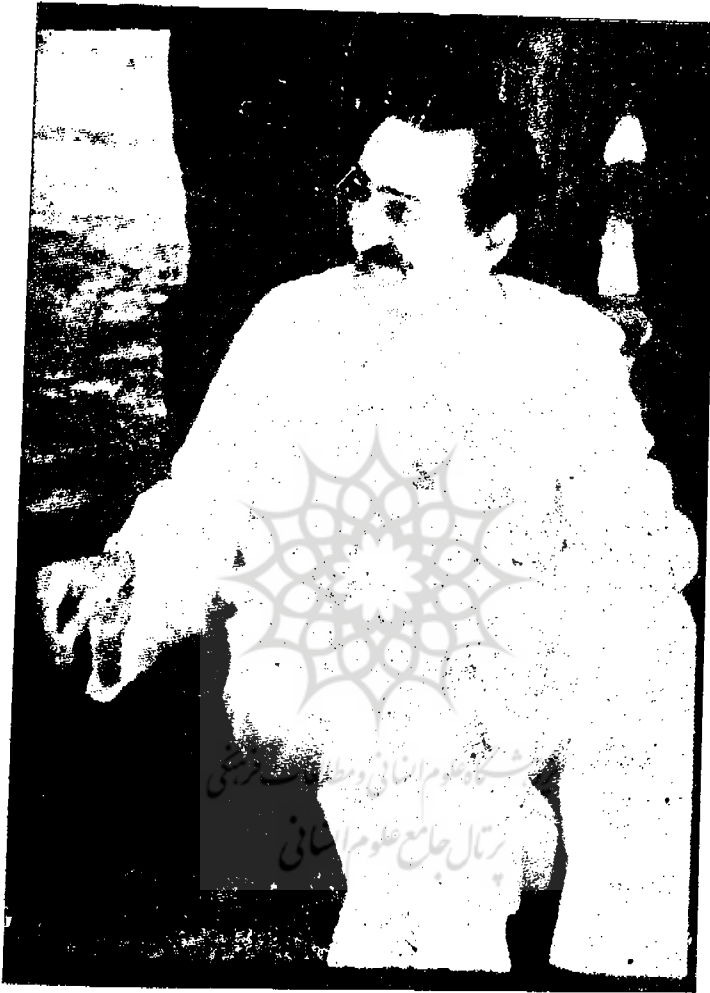
ولی ما از ظن و شکی صحبت میداریم که بیای خویش نمیرود بلکه با عصای علم و استدلال و مشاهده و معاینه و تفکر و تأمل و تعمق راه می‌پیماید. درست است که همین مولانای عزیز میگوید :

«من نخواهم دایه، مادر خوشتر است»

«موسی‌ام من، دایه من مادر است»

و سپس این بیت عجیب را بر زبان جاری میسازد که فهم معنای آن برای هر کس

کار آسانی نیست و من نیز اگر برایم بیان و توجیه نگارده بودند نمیفهمیدم و الان هم



عکسی از مهر بابا

باز یقین ندارم که درست فهمیده‌ام یا نه :

« من نخواهم لطف حق از واسطه »

« که هلاک خلق شد این رابطه »

و این در صورتی است که عارف بزرگ دیگری چون بابا طاهر که او نیز از مردان خدا و دلاوران حق است فرموده :

«القیام مع الله بلا واسطة جهل و مع الواسطة توحید»

اما در هر حال بهترین واسطه را باید بلاشک همانا علم و معرفت و فکر و تجربت و عقل (عقلی که مولوی آنرا «غفلت سوز» خوانده است) (۱) دانست و یقین داشت که آنچه را «علم الیقین» و «عین الیقین» نامیده‌اند با این مقدمات و این اسباب نمیتوان بدست آورد. و چون بدانجا رسیدیم دیگر تقلا و دست و پاهای ناشی از وسوسه ثمرسودی نخواهد داشت و باید کوشید تا بمقام آسودگی باطن و به «سکینه» درونی برسیم.

«حاصل اندر وصل چون افتاد مرد گشت دلاله به پیش مرد سرد

چون بمطلوبت رسیدی ، ای ملیح شد طلبکاری علم اکنون قبیح

چون شدی بر بامهای آسمان سرد باشد جستجوی نردبان»

بنی آدم هر قدر بیشتر جاهل و خام باشد زودتر هر خبری را می‌پذیرد و چه بسا خانه‌های یقین که بر پایه‌های سست و لغزان قرار گرفته است و در واقع نوعی است از بت‌پرستی و آنوقت است که باز مولوی میفرماید :

«جمله خلقان سخره اندیشه‌اند از آن سبب خسته دل و غم پیشه‌اند

مرد نباید آنچنان در راه حق که کسش این سو و آن سو کم کشد»

بخاطر آمد که شادروان محمد قزوینی که حق بسیار برگردن من دارد برایمان

حکایت میکرد «هنگامیکه در طهران جوان و طلبه و ساکن مدرسه بودم و اعظم معروفی

به طهران آمده بود و شهرت بسیار یافته بود و در یکی از مساجد موعظه میکرد .

با يك نفر از دوستان که او نیز چون من طلبه بود مرتباً پای منبرش حاضر

۱- در این بیت : «در شب تاریک چون آن روزها پیش کن آن عقل غفلت سوزده»

شده استفاده میکردیم . روزی آن واعظ هنوز بر عرشه منبر قرار نگرفته بود که با حال برافروخته گفت ایها الناس معجزه شده است درقریه تجریش در شمیران نوزادی بدنیا آمده است که نه تنها دندان دارد بلکه دندانش از طلاست .

قزوینی حکایت میکرد که بشنیدن این خبر مستمعین صلواتها تحویل دادند و دکاندارهای بازار چراغانی را هم لازم شمردند

میگفت من بارفیم گفتیم چه علتی دارد که روز جمعه که درس مدرسه تعطیل است قدم زنان برویم تجریش و از این نوزاد معجز آیت دیدن کنیم . رفتم ولی از هر کس نشان پرسیدیم چنین خبری بگوشش نرسیده بود و خلاصه بر ما معلوم گردید که این خبر از بیخ دروغ بوده است .

خرافات فرنگستان

من خوب میدانم که حتی در ممالک مشرقی فرنگستان هم مردم ساده لوح و زود باور زیاد پیدا میشود چنانکه مثلا همین امروز که مشغول نوشتن این سطور هستم یعنی (۲۷ اکتوبر ۱۹۶۹ مطابق با ۵ آبان ۱۳۴۸ خودمان) در روزنامه بزرگ و کثیرالانتشار شهرژنو «لاتریبون» میخوانم که اولاً در یک مهمانی رسمی بزرگی در همین شهر دریکی از بزرگترین مهمانخانه های شهر (موسوم به هتل دو برك) که عده مهمانان بالغ بر دویست تن بوده است و هر چند نفری بدو برك میز مخصوصی غذا میخورده اند و هر میزی یک نمره مخصوصی داشته است میز نمره ۱۳ (چون عدد سیزده را فرنگیها معمولا نحس می دانند) وجود نداشته است و باز در همان روزنامه میخوانم که یک نفر از جوکیان و مرتاضان معروف هند موسوم به سوامی (۱) ساتچی داناندا در باره فواید فن جوک

سخنرانی کرده است .

در همین هفته در روزنامه هفتگی معروف پاریس (ایسی پاری) یعنی «اینجا پاریس است» دیدم یکنفر فالگیر بنام دووایزوف اعلان بزرگی باخط درشت کرده است که تقریباً نیمی از صفحه روزنامه را گرفته بود و میگوید : اولین بار در دنیا طالع شمارا ساعت بساعت بوسیله مغز الکتریکی از نظر عشق و کار و بخت و طالع میگویم» (عین اعلان را تقدیم میدارد که ملاحظه فرمائید و دستگیرتان شود که مردم دنیا از چه قماش هستند و نویسنده و شاعر معروف فرانسوی بوالو (۱۶۳۶ - ۱۷۱۱ میلادی) حق دارد که بگوید هر نادانی نادان تر از خودی را پیدا میکند که باو مرحبا و آفرین تحویل بدهد و ما خودمان هم میگوئیم «تا احمق در دنیاست مفلس وانمیانند».

با اینهمه کمتر دیده‌ام که مثلاً چنانکه در مملکت خودمان اغلب اتفاق می افتد يك آدمی که ابدأ با علم طبابت سروکاری ندارد ادعا میکند که دواي قطعی مرض سرطان را پیدا کرده است و یا يك نفر دیگر با بوق و کرنا میگوید که حساب علمای فرنگ در باره سرعت نور بکلی غلط است و روزنامه‌ها و مجله‌های ما هم با آنها هم آواز میشوند و علم‌شنگه‌ای راه میاندازند که آن سرش پیدا نیست و طعن‌ها بر فرنگستان میزنند و طولی نمی کشد که معلوم میشود که بجز لعنت چیزی در صندوق نبوده است و تمام آن غوغایيك بول سیاه نمی ارزیده است .

من این ساده لوحی و زودباوری را علت رواج موهومات و خرافات میدانم و موهومات و خرافات را مانع ترقی و دستگیری روحی و معنوی و سرچشمه زبان‌های عظیم تشخیص داده‌ام . در همین ایام اخیر ژاک سوستل از رجال سیاسی و دانشمندان بنام فرانسه در ژنو در باره تمدنهای قدیمی آمریکا سخنرانی میکرده چنانکه لابد میدانید مکزیك در قدیم یعنی هنگامیکه قاره آمریکا را اروپائیا کشف کردند

دارای تمدن بزرگی بود که هنوز آثار شگفت آور آن موجود و مایه حیرت است و در تاریخ میخوانیم که عدهٔ قلیلی از سپاهیان و ماجراجویان اسپانیولی به آسانی بر آن قوم و ملت که سیاه انبوهی هم داشت غالب و مسلط گردیدند. سخنران نامبرده علت اساسی را برای مستمعین چنین بیان کرد که حتی دانشمندان امروز مکزیك که از تخمهٔ همان اقوام قدیمی آن کشور هستند معتقدند که در تاریخ ۱۳ ماه اوت سنهٔ ۱۵۲۱ میلادی که کشور نامبرده یکبارده مغلوب و منهوب گردید و تمدنش از میان رفت آن سال در تقویم آن قوم (موسوم به آزتک) نوشته شده بود که سال نحسی است بخصوص که امپراطوری هم بر آنها سلطنت داشت بنامی نامیده میشد که «عقاب فتادنده» یا «خورشید آفل» معنی میداد و از طرف دیگر چون ساکنان قدیم امریکا هرگز اسب و تفنگ ندیده بودند و سپاهیان اسپانیولی سوار بر اسب و مسلح بر آنها ظاهر گردیدند خیال کردند که فرستادگانی هستند که از جانب خدا می آیند ولی البته همین سلاح و فن محاربه بود که آن بیچارگان ساده لوح را مغلوب ساخت و یکبارده اسیر ساخت و از میان برد.

«صد هزاران اهل تقلید و نشان افکنندشان نیم وهمی در گمان

لیک اغلب هوشها در افکار همچو خفاشند ظلمت دوستدار

ساحب تأویل چون باطل مگس وهم او بول خرو تصویر خس

عالم وهم و خیال و طبع و بیم هست رهرو رایکی سدی عظیم (۱)

خواهید پرسید پس چاره چیست . جواب این است که نباید بت تراش و بت پرست بود بت شکستن را باید ثواب بزرگی دانست و بلکه بزرگترین ثوابها و حیداکسی که اگر

این ابیات در «مثنوی» بدین ترتیب پشت سرهم نیامده است و چون معنای آنها بهم نزدیک است در اینجا همه را باهم آوردیم .

اهل قلم و بیان و بنان باشد لا اقل در طول عمر خود بتی را شکسته باشد و لو آن بت باندازه گرد و یا کدوئی باشد. چنین کسی حق دارد خود را کاسر الاصنام بخواند .
باز بهتر است جواب را از زبان مولوی بشنویم . آن بزرگوار باین سؤال جوابهای بسیاری دارد و از آن جمله است .

« کرد مردی از سخندانی سؤال
گوش را بگرفت و گفت این باطل است
چشم داری تو بچشم خود نگر
گوش داری تو بگوش خود شنو
حق و باطل چیست ای نیکو مقال
چشم حقاقت و یقینش حاصل است
منگر از چشم سفید بسی هنر
گوش گولان را چرا باشی گرو
و باز فرموده .

هر جوابی کوز گوش آید به دل
چشم گفت از من شنو ، آنرا به هل
و بالاخره باین نتیجه می رسیم که :

گوش دلال است و چشم اهل وصال
« در شنود گوش تبدیل صفات
گوش چون ناقد بود دیده شود
چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال
در عیان دیده ها تبدیل ذات
ورنه قل در گوش پیچیده شود
پس از اینقرار گوش هم باید ناقد باشد یعنی هر آنچه را میشنود به آسانی نپذیرد
والا اسیر و محکوم ضلالت خواهد بود و از همه بدتر آنکه دیگران را هم همراه خود
بگمراهی میکشاند و محیط بصورت بتخانه ای درمی آید که بتهای بی بهای رنگارنگ
معبود مخلوق واقع میشوند و دیگر چشمها حقیقت را که بغایت آشکار است نمی بینند
و آنوقت است که باز بقول مولوی مردمی بوجود می آیند که « با خدا نرد دغل » میبازند
و معتکف معابد کاه و گل و سنک و خشت گردیده .

ابلهان تعظیم مسجد میکنند

در جفای اهل دل جدمی کنند

و دنیا تاریک می‌گردد و کوره‌های دشمنی و مخالفت در هر گوشه آتش‌فشان می‌گردد و خونریزی و قتل و غارت بصورت عمل خیر و ثواب و عبادت درمی‌آید .

و باز در همین ایام در شماره ۳۱ ماه اکتوبر ۱۹۶۹ (۹ آبان ۱۳۴۸) در روزنامه «لاسویس» منطبعه ژنو با آب و تاب تمام عکس يك نفر سیاهپوست ریشدار را گذاشته بودند موسوم بادوار انگلیش از اهالی ایالت الابا در امریکاکه دور دنیا می‌گردد و صاحب مقاله در حقیقش نوشته است «دنیائی را با خود همراه دارد دنیائی که در نزد پیمبران تورات یافته می‌شود. نگاهی دارند نافذ و خارق‌العاده و عرفانی . سر تا پای وجودش کیفیتی دارد که گوئی از جهان دیگری سرچشمه می‌گیرد .. از فراز عمر ۵۴ ساله‌اش در پی گوهری است که حقیقت نام دارد الی آخر» آنگاه پاره‌ای از کلمات قصار او را نقل کرده‌اند ازین نوع :

«خدا در همه جا است ، همه چیز خداست ، من نیز خدایم و شما هم خدائید... من پیامی برای مردم دنیا دارم ، هر نوع آدمی که باشند و از هر کجا آمده باشند.» عکس این مرد را هم با مقاله نامبرده می‌فرستم که تصور نکنید حرف بی‌اساس زده‌ام و مقصود این است که صدها و هزارها از این نوع اشخاص خوش نیت و پاک‌ضمیر ولی ساده لوح و از خود راضی در دور دنیا بخش شده‌اند و هر يك خود را نجات‌دهنده بشر و مسیح و بشارت‌دهنده می‌پندارد و هر کدام هم اتباع از خود ساده‌تری پیدا می‌کنند که دور آنها را می‌گیرند و سلام و صلوات مخلصانه می‌فرستند و عموماً آشی از کاسه داغ‌تر می‌شوند و چه بسا مراد و مرشد خود را بمرتبه خدائی می‌رسانند و در نهایت ایمان و ایقان معتقدند که نفس آقا و سرور و خداوندگارشان همین فردا پس فردا دنیا را نجات خواهد داد و مردم دنیا را رستگاری و سعادت ابدی و عافیت جاودانی خواهد رسانید .

باز این ایام در روزنامه می‌خوانیم که مخارج جنگ در ویتنام برای امریکا تا اول ماه ژوئیه

امسال بالغ بوده است بر ۱۰۶ میلیارد دلار (یعنی اگر عایدات ایران را از بابت نفت يك میلیارد دلار حساب کنیم مخارج امریکا در جنگ و بتمام تنها یکصدوشش برابر آن خواهد بود و این جنگ هنوز هم معلوم نیست که بچه صورتی پایان خواهد یافت) و از لحاظ تلفات ازدوجانب رویهمرفته تا همان تاریخ اول ژویه هذمه‌السنه تنها کشتگان (مجروح و عاجز و مریض و اسیر و گمشدگان را بحساب نمی‌آوریم) بعده ۷۰۳۵۶۱ تن بوده‌اند .

آیا با این وصف باز باید باور کرد که از انفاس قدسی فلان حضرت عرفان مرتبت نوع بشر چیزی نمانده که بصلح و صفائی دائمی برسد و همه برادر خواهیم شد و دیگر گریه را نخواهد خورد و پولدار آقا و ارباب فقیر يك لاقبا نخواهد بود .
خدا یا کسی را که عقل ندادی چه دادی :

قسمت دوم

(اولین دیدار با مهر بابا)

یول براتون روزنامه نگار و سیاح جوان انگلیسی تفصیل اولین ملاقات و گفت و شنود خود را «البته بوسیله قلم و کاغذ) با مهر بابا بقراری شرح داده است که خلاصه و چکیده آنرا در ذیل ملاحظه میفرمائید :

سیاح انگلیسی سخن میراند .

من اولین روزنامه نگار اروپائی بودم که بسراغش رفتم . محل اقامتش در نزدیکی شهر «احمدنگار» در چند ساعتی بمبئی واقع است و آنجا بود که بخدمت اورسیدم اما محل اقامت واقعی او در شهری است بنام نسیک یا (ناسیک) و بیشتر اصحاب و اتباع او در آنجا بسر میبرند . من بدلات دوتن از جوانان پارسی که از اصحاب خاص بابا بودند رهسپار شدم .

این دو نفر مخصوصاً از نزد او برای پذیرائی من به بمبئی آمده بودند . شب را در خط آهن گذرانیدیم و ساعت صبح به احمدنگار رسیدیم . در آنجا يك انومبیل فورد کهنه‌ای که تعلق به بابا داشت در انتظار ما بود . فاصله تا محل اقامت بابا هفت میل بود و درختهای موسوم به آزاد درخت آنرا زینت بخش بود .

(آزاد درخت را که مولف در کتابش بخط فرنگی بصورت «آزررخ» نوشته است نباید با سرو آزاد اشتباه نمود چون در وصفش آمده که گلپای سفید کوچکی میدهد و گمان نمیکنم که سرو آزاد گل بدهد)

از دهکده ورودخانه‌ای گذشتیم و رسیدیم بمقر بابا . بابا در غاری که مصنوعی است و باسنگ و آهک ساخته شده و آفتابروست زندگی میکند . هنگامیکه خواستم وارد غار بشوم دو نفر از پارسیان که قراول وار بر در غار ایستاده بودند بمن گفتند که در غار سیگار کشیدن ممنوع است و من نیز سیگارم را بدور انداختم و داخل شدم . بابا در کنج غار روی يك فرش ایرانی نشسته بود . لباس سفید بلندی مانند جامه‌های خواب‌سازن خودمان بر تن داشت و موهای ابریشمین بلوطی رنگی تا بروی شانه‌اش ریخته است .

ناتمام

تشبیه

عقل در دست نفس چنان گرفتار است که مرد عاجز در دست زن

کسر بز .

(سعدی)